

## اسطوره هفتواد

### چکیده

در آغاز حکومت ساسانیان در ایران، در منطقه کجاران در بزم، شاهی که دست‌نشانده اشکانیان بود، حکومت می‌کرد. در منطقه‌ای که زیر سیطره او بود، مردی به نام هفتواد می‌زیست و دارای هفت پسر (واد) بود. او از بخت یک کرم بسیار ثروتمند شد تا اینکه اردشیر ساسانی، تصمیم به نابودی او گرفت. اردشیر با سپاه بزرگی که فراهم کرد، راهی کجاران یا کللان (در کارنامه اردشیر بابکان) گشت و با کمک خیانت در باریان، کرم را کشته، هفتواد را نابود کرد و در آن محل آتش بهرام را نشانید از این جهت کرمان را منسوب به کرم دانسته‌اند.

این مقاله در پی ارائه اسطوره هفتواد و دلیل انتساب آن به کرمان و بزم می‌باشد. در پایان نیز، اثبات می‌نماید که نام کرمان، به کرم هفتواد مربوط نمی‌شود و نام این شهر، پیش از شکل‌گیری اسطوره هفتواد وجود داشته‌است.

**کلید واژه‌ها:** هفتواد، کرم، ارگ (قلعه) بزم، کرمان، اردشیر بابکان، ساسانیان، اشکانیان

## مقدمه

از گذشته‌های دور، تاریخ و افسانه به هم آمیخته شده‌اند؛ هیچ واقعه‌ای نیست که گرد تاریخ بر آن ننشسته باشد و تارهای عنکبوت افسانه بر اطراف آن تنیده نشده باشد. افسانه‌ها وقایع را دربرگرفته‌اند و حقیقت را پوشانیده، آن را به صورتی دیگر جلوه داده‌اند. هر چه بیشتر در گذشته‌ها پیش برویم، دامنه افسانه‌ها بیشتر می‌شود؛ تا بدانجا که «اساطیر راه را بر حقیقت می‌بندند و همه وقایع، صورتی اساطیری به خود می‌گیرند. تاریخ کشور ما هم از این حکم مستثنی نیست و در جای جای ایران در هر گوشه و کنار افسانه‌ای نهفته است. یکی از این افسانه‌های ارزشمند، اسطوره هفتواد و کرم خوش‌یمن اوست که این مقاله به معرفی آن می‌پردازد.

## پیشینه تحقیق

افسانه هفتواد، یکی از معروف‌ترین افسانه‌هاست که در دو منبع؛ یکی شاهنامه و دیگر، کارنامه اردشیر بابکان آمده‌است و افراد مختلف، تفاسیر گوناگونی از آن ارائه داده‌اند. در کتاب تاریخ کرمان، نوشته احمدعلی خان وزیری، این اسطوره به صورت خلاصه معرفی شده‌است. همچنین؛ دکتر باستانی پاریزی، در آثار خود، اشاراتی چند به این اسطوره دارد.

## اهداف تحقیق

هدف اصلی این مقاله، معرفی اسطوره هفتواد با استناد بر روایات ارائه شده در کارنامه اردشیر بابکان و شاهنامه فردوسی می‌باشد.

در کنار هدف اصلی، اهداف جزئی دیگری نیز دنبال می‌شود. از جمله؛ 1. بررسی ارتباط نام کرمان و کرم هفتواد، 2. معرفی مکان شکل‌گیری اسطوره هفتواد 3. ارتباط اسطوره هفتواد با اردشیر بابکان.

## بحث و بررسی

این قسمت از مقاله، ابتدا اسطوره هفتواد را با بهره‌گیری از شاهنامه، کارنامه اردشیر بابکان و تاریخ کرمان، معرفی می‌کند؛ سپس به ریشه‌یابی واژه هفتواد و تحلیل این اسطوره پرداخته، وجه تسمیه‌ی آن و دلیل انتساب آثار این شهر به اسطوره هفتواد را بیان می‌کند.

## هفتواد در شاهنامه

در شاهنامه، داستان از شهری به نام (کجاران) آغاز می‌شود که نان آوران خانواده در این شهر، در کار ریسندگی هستند. در این شهر مردی می‌زیست که فردوسی وی را "هفتواد" معرفی می‌کند. هپتن باد و هپتان بوخت نیز، شکل‌های دیگر هفتوادند. این کلمه به معنی هفتمین پسر، دارای هفت پسر، بخت و اقبال هفتم و آزاد شده آسمان است. هفتواد یک دختر و هفت پسر داشت.

بدینگونه بر نام او از چه رفت  
ازیرا که او را پسر بود هفت  
گرامی یک دخترش بود و بس  
که نشمردی او دختران را به کس<sup>۱</sup>  
دختر روزها همراه با دیگر دختران شهر، دوک نخ ریزی برگرفته و در دامنه کوهی در نزدیکی شهر، به نخ‌ریسی می‌پرداخت.

چنان بد که روزی همه همگروه  
نشستند با دوک در پیش کوه<sup>۲</sup>  
روزی دختر هفتواد در راه سیبی می‌بیند. آنرا از زمین برداشته و به هنگام چاشت، در درون آن کرمی می‌یابد.

چنان بد که آن دختر نیکبخت  
یکی سیب افکنده باد از درخت  
چو آن خوب رخ میوه اندر گزید  
یکی در میان کرم آکنده دید  
به انگشت از آن سیب برداشتش<sup>۳</sup>  
در آن دوکدان نرم بگذاشتش<sup>۳</sup>  
دختر کرم را از میان سیب برمی‌دارد، در دوکدان می‌گذارد و به بخت کرم به رشتن می‌پردازد.  
بره بریدید و سنگ برگرفت  
کنون بشنو این تا بمانی شگفت<sup>۴</sup>  
آن روز دخترک دو چندان همیشه نخ می‌ریسد. این داستان روزها ادامه می‌یابد، هر با مداد دخترک باره‌ای از سیب پیش کرم در دوکدان گذاشته و هر روز بیشتر نخ می‌ریسد.

دو چندان که رشتی به روزی برشت  
شمارش همی بر زمین بر نوشت<sup>۵</sup>  
زمانی که داستان را به مادر و پدر بازگو می‌کند، هفتواد آن را به فال نیک گرفته و کرم را گرامی می‌دارد.

وز آنجا بیامد به کردار دود  
به مادر نمود آن کجا رشته بود  
برو آفرین کرد مادر به عهد  
ز کاری نکردی به دل نیز یاد  
مگر ز اختر کرم گفتی سخن  
برو نو شدی روزگار کهن  
چنین تا برآمد برین روزگار  
فروزنده تر برو زنده گشت هر روز کار<sup>۶</sup>  
کرم، هر روز و هر ساعت بزرگتر می‌شد. تا اینکه دوکدان برایش تنگ شد، پس هفتواد صندوقی

برای او مهیا کرد.

تن‌آور شد آن کرم و نیرو گرفت      سرو پشت او رنگ نیکو گرفت  
 همی تنگ شد دوکدان بر تنش      چو مشک سیه گشت پیراهنش  
 به مشک اندرون پیکر زعفران      بر و پشت او از کران تا کران  
 نیکی پاک صندوق کردش سیاه      بدو اندرون ساخته جایگاه<sup>۷</sup>

در شهر حاکمی بود که با رونق کار هفتواد به اندیشهٔ ستاندن مالیات بیشتر از او می‌افتد. هفتواد به پشتیبانی هفت پسر و مردم شهر، این ستم را بر نتافته و به جنگ حاکم می‌روند. او نماینده و دست‌نشاندهٔ ساسانی را برمی‌اندازد تا دوباره دولت اشکانی را برقرار کند. پس از شکست دادن وی، هفتواد زمام امور شهر را به دست می‌گیرد.

به نزدیک او مردم انبوه شدند      ز شهر کجاران سوی کوه شد  
 یکی میر بود اندر آن شهر اوی      سرافراز و با لشکر و آبروی  
 بهانه همی ساخت بر هفتواد      که دینار بستاند از بد نژاد  
 بسی نامدار انجمن شد بروی      بر آن هفت فرزند پیکار جوی  
 ز شهر کجاران برآمد نفیر      برفتند با نیزه و تیغ و تیر  
 همی رفت پیش اندرون هفتواد      به جنگ آمد و داد مردی بداد  
 همی شهر بگرفت و او را بکشت      بسی گوهر و گنجش آمد به مشت<sup>۸</sup>

هفتواد بر کوهی نزدیک کجاران دژی بنا نهاد که از اتفاق، چشمه‌ای که در آن کوه بود، در میان آن واقع می‌شد.

یکی دژ بکرد از بر تیغ کوه شد      آن شهر با او همه هم گروه

نهادش بر آن دژ دری آهین      هم آرامگه بود و هم جای کین<sup>۹</sup>

هفتواد برای دژ بارویی می‌کشد و آنگاه از برای کرم که بسان بتی بزرگ مورد پرستش بوده و چون پیلی بزرگ شده بود و در صندوقی که هفتواد برایش درست کرده بود، نمی‌گنجید؛ حوضی از سنگ و ساروج می‌سازد و کرم را در آن جای می‌دهد و از دولت کرم، دولت هفتواد روز به روز ترقی می‌کند.

چو آن کرم را گشت صندوق تنگ یکی حوض کردند بر کوه زسنگ

چو ساروج وسنگ از هوا گشت گرم نهادند کرم اندرو نرم نرم

چنان شد دژ نامور هفتواد که گردش نیارست جنبید باد<sup>۱۰</sup>  
تا اینکه ستاره بخت اردشیر بابکان بلند می شود و دولت از اشکانیان می ستاند و به هفتواد نیز  
پیام می فرستد تا به فرمان او گردن نهد.

چو آگه شد از هفتواد اردشیر نبود آن سخن ها ورا دلپذیر  
سپهبد فرستاد نزدیک اوی سپاهی بلند اختر و نامجوی<sup>۱۱</sup>

هفتواد جوابی نمی دهد. چون سپاه اردشیر به قصد جنگ به هفتواد حرکت می کند، هفتواد با  
سپاهیان خود در کوه کمین کرده و با نزدیک شدن لشکر اردشیر بر او می تازد و آنان را تار و مار  
می کند.

چو آگه شد زان سخن هفتواد ازیشان به دل برنیورد یاد  
کمینگاه کرد اندر آن کنج کوه بیامد سوی رزم خود با گروه  
چو لشکر سراسر بر آشوفتند به گرز و تبرزین همی کوفتند  
سپاه اندر آمد ز جای کمین سیه شد بر آن نامداران زمین<sup>۱۲</sup>

اردشیر بار دیگر سپاه ساز می کند و به جنگ هفتواد می آید. این بار پسر هفتواد که فردوسی  
"شاهوی" می خواندش و از پدر دور بوده نیز، نزد پدر می آید و در جنگ شرکت می کند.

برآمد ز آرام و از خورد و خواب بکشتی بیامد بدین روی آب  
جهانجوی را نام شاهوی بود یکی سرخ بدخواه بدخوی بود  
اگر بر پرستش فزایم سزاست که از بخت او کار من گشت راست  
پرستنده کرم بگشاد راز هم آنکه در دژ گشادند باز<sup>۱۳</sup>

اردشیر با نگهبان کرم طرح دوستی می ریزد. بسی از آنان را مست کرده و به هنگام چاشت  
کرم، مقداری قلع (ارزیز) در حلقوم کرم می ریزد و کرم می ترکد.

بخوردند چیزی و مستان شدند پرستندگان می پرستان شدند

چو از جام می سست شان شد زبان  
بیامد جهاندار با میزبان  
بیاورد ارزیز و روئین لوید  
برافروخت آتش به روز سپید  
چو آن کرم را بود گاه خورش  
از ارزیز جوشان بدش پرورش<sup>۱۴</sup>

با کشتن کرم، اردشیر به سپاهش در بیرون قلعه علامت داده و آن جا را که اینک دیگر در حصار بخت کرم نبوده، تصرف می کنند. هفتواد از شنیدن این خبر، نگران و ناراحت می شود و سعی می کند از هجوم دشمنان جلوگیری کند اما راهی از پیش نمی برد.

چو آگاه شد زان سخن هفتواد  
بیامد که دژ را کند خواستار  
دلش گشت پردرد و لب پر زیاد  
بر آن باره بر شد دمان شهریار  
بکوشید چندی نیامدش سود  
که بر باره دژ پی شیر بود  
وز آن روی لشکر بیامد چو کوه  
بماندند با داغ و درد آن گروه<sup>۱۵</sup>

اردشیر هفتواد را می کشد و پس از تاراج تمامی ثروت بیکران قلعه، در آنجا آتشکده ای بنا می کند.

بکرد اندر آن کشور آتشکده برو تازه شد مهرگان و سده<sup>۱۶</sup>

### هفتواد در کارنامه اردشیر بابکان

افسانه هفتواد در شاهنامه و کارنامه اردشیر بابکان، به مانند هم می باشند. در کارنامه گفته شده که: اردشیر در ابتدای کار، شورش ها را سرکوب می کند و بعد از سرکوبی شورش زابل، با سپاه خود به دهی می رسد و از آن ها کمک می خواهد. سپس سخن از هپتان بوخت (هفتواد) و کرم به میان می آید که می گوید هپتان بوخت راهزنی می کند و غنایم بسیاری عاید او می شو و از این روی ثروتمند و قدرتمند شده است. پس اردشیر تصمیم می گیرد کار او را یکسره کند و برای این کار، سپاهی فراهم می آورد. در جنگ اول، اردشیر شکست می خورد. در رزم دوم، سپاه اردشیر، شبانه به سپاه هپتان بوخت هفتواد می زند چراکه نگهبانان بسیارند و آنان نمی توانند به قلعه نزدیک شوند. اما سپاه هپتان بوخت هفتواد از نقشه آگاه شده و در کوه های اطراف، قبل از رسیدن سپاه اردشیر کمین می کنند و شب هنگام به سپاه اردشیر شبیخون می زنند و غنیمت بسیار می برند.

در حمله سوم، اردشیر تصمیم می گیرد که به عنوان یک تاجر خراسانی وارد قلعه شود و از احوال هپتان بوخت و کرم، آگاهی یابد تا بتواند به راحتی وارد قلعه شود. اردشیر در این نقشه با دو

فرد به نام های "برزک" و "برزاتور" که در نبردهای قبلی به او کمک کرده بودند، وارد قلعه می شود و با فریب دادن و مست کردن نگهبانان، وارد محل حفاظت کرم می شود و کرم را می کشد. بعد از مرگ هپتان بوخت، اردشیر دستور می دهد در آن محل آتشکده ای بسازند و آتش بهرام را در آنجا برپا کنند. در این پیروزی، اردشیر اسیران بسیاری از جمله دختر هپتان بوخت را با خود به اردشیر خوره می برد.<sup>۱۷</sup>

## هفتواد در کتاب تاریخ کرمان

در تاریخ کرمان، داستان به این صورت آمده است که: بلاش، از دودمان اشکانی بود و از ظرف شاهان اشکانی به حکومت کرمان منصوب شده بود در اوایل حکومت او همیشه مورد هجوم یاغیان و گردن کشان قرار می گرفت که سربازان او را شکست می دادند و مال و ثروت او به غارت می رفت. هر ساله این عمل تکرار می شد و او قادر نبود در مقابل یاغیان ایستادگی کند و مالیات شاهنشاه بزرگ را به موقع پرداخت کند. بلاش بعد از راز و نیاز فراوان خوابید، در خواب چند دختر زیبا شبیه فرشتگان دید که دور او حلقه زدند و کرم عجیبی را به او دادند و گفتند از کرم نگهداری کن، او به تو خیر و برکت فراوان خواهد داد.

بلاش از خواب بیدار شد و این خواب را به فال نیک گرفت و آن را برای دختر خود "زربانو" تعریف کرد.

چند روز بعد، در حالی که زربانو با ندیمه خود در باغ در حال گردش بود، به درخت سیبی رسید و هوس کرد تا چند دانه بچیند. او از میان سیب ها، سیبی را که بزرگتر و زیباتر بود، برداشت و چون آن را نصف کرد، کرم بسیار زیبا و هفت رنگی را در وسط سیب دید. در همین لحظه، با خود اندیشید که ممکن است این کرم همان باشد که پدر در خواب دیده، سپس آن را در دوکدان خود گذاشت و نزد پدر برد. بلاش از دیدن کرم خوشحال شد. پس دستور داد تا از کرم نگهداری کنند و سفارش کرد تا هر روز به او غذاهای مقوی داده شود.

کرم روز به روز بزرگتر می شد تا مانند ازدهایی گشت. همانطور که فرشتگان به بلاش نوید داده بودند، بخت و اقبال به بلاش روی آورد و او تبدیل به حاکمی قدرتمند شد. در همین زمان اردشیر ساسانی بر علیه اشکانیان قیام نمود و هنگامی که آوازه بلاش و کرم را شنید، تصمیمی گرفت حکومتن بلاش را از او گرفته و او را نابود کند.

اردشیر، شخصاً در لشکر کشی به کرمان شرکت نمود. او چند جاسوس جلوتر، به درون قلعه

فرستاد تا از وضع کرم اطلاع حاصل کنند. جاسوس‌ها گفتند: مردم معتقدند تا زمانی که کرم زنده است بخت و اقبال با آن هاست. پس اردشیر تصمیم گرفت، خود مخفیانه وارد قلعه شود و کار کرم را یکسره کند.

اردشیر به عنوان یک تاجر هندی وارد شهر شد. او در شهر با پارچه‌های قیمتی خود، زربانو و دختر بلاش را جذب کرد. زربانو به ندیمه خود دستور داد تا این تاجر هندی را نزد او بیاورند.

اردشیر وارد قلعه بلاش شد و پس از چندی طرح دوستی با کنیز را کشید و به او وعده داد که او را آزاد می‌کند و به هندوستان می‌برد. کنیز، همچنین داستان کرم را تعریف کرد و اردشیر درخواست کرد تا کرم را ببیند و چون بلاش در قصر نبود، با کمک کنیز اردشیر وارد اتاق کرم شد و زهری را که در وسط تگه گوشتی گذاشته بود، به کرم داد و کرم را که در هنگام مرگ صدای مهبیی داد، به هلاکت رسانید. بعد از آن، اردشیر خود را به کنیز معرفی کرد و گفت من شاهنشاه ایرن هستم و فردا قلعه را فتح می‌کنم.

کنیز از اردشیر خواست که به وعده اش عمل کند. پس کنیز و اردشیر با هم از قلعه خارج شدند. بلاش که به قصر بازگشت، از مرگ کرم آگاه شد و بسیار عصبانی و نگران شد و دستور داد تا خبر مرگ کرم را از قلعه خارج نکنند.

زربانوی از فرار کنیز آگاه شد. بلاش دستور داد دور قلعه خندقی حفر کنند و آن را پر از آب کنند و اردشیر در خارج از قلعه با کمک کنیز نقشه فتح قلعه را می‌کشید. کنیز درخواست کرد تا نامه‌ای به زربانو بنویسد. زیرا او دختری بود در آرزوی شوهر و پیشنهاد داد تا با وعده او را فریب دهد تا بتواند به راحتی وارد قلعه شوند. چون زمستان در راه بود. کنیز در نامه همه چیز را توضیح داد و گفت من پیش شاه از تو جانبداری کردم و التماس کردم تا تو را به هم نشینی پسرش شاهپور که جوانی زیبا و جنگ آور و ولیعهد ایران است، انتخاب فرماید.

نامه را با دادن رشوه به زربانو رسانید و زربانو قبول کرد تا به او کمک کند، بلاش از قضیه آگاه شد و از دختر خود بسیار عصبانی شد و سربازان خیانتکار را کشت. زربانو از ترس پدر شیشه سمی را حاضر کرد تا خود را بکشد، شیشه را در کنار شیشه داروهای پدر گذاشت و بلاش اشتباهی شیشه را برداشت و به جای داروی دل درد خورد و مرد. بعد زربانو دستور داد تا در قلعه را بگشایند و پرچم سفید را که نشانه صلح است را نشان دهند.

پس اردشیر قلعه را فتح کرد. زربانو هم خود را تسلیم اردشیر کرد پس از چندی زربانو از کنیز که



حالا دیگر در دربار اردشیر به نام شهربانو خوانده می‌شد، درخواست تا موضع ازدواج با شاهپور پسر اردشیر که در نامه کنیز با او در میان گذاشته بود را پیگیری کند و اردشیر آن دو را به عقد هم در بیاورد.

اردشیر موضوع را با شاپور در میان گذاشت اما شاپور قبول نکرد و گفت شنیده اند که زربانو به عمد در داروی پدرش سم ریخته و او را کشته و ما چگونه می‌توانیم از نقشه های شیطانی او در امان باشیم؟ با درخواست کنیز، زربانو به عقد یکی از شاهزادگان به نام بهمن درآمد و حکومت کرمان را برداشت این شهر را به خاطر آن کرم که داستان آن ذکر شد، "کرمان" نامیدند و قلعه آن را هم محض کردار زربانو به نام قلعه دختر نامیدند که تا امروز مشهور مانده است.<sup>۱۸</sup>

### پیرامون واژه هفتواد

در لغت نامه دهخدا، در مورد هفتواد آمده که شخصی بوده که هفت پسر داشته، چه واد به معنی پسر هم هست (برهام) و نیز در لغت نامه شاهنامه نام مردی از کجاران هم می‌باشد. می‌دانیم که اعداد 40 و 7 جزء اعداد مقدسی در ایران و افسانه های ایرانی اند که معمولاً در همه جا استفاده می‌شوند.<sup>۱۹</sup>

در کارنامه اردشیر بابکان هم آمده است که " کرم خدای هپتان بوخت پسر داشت." <sup>۲۰</sup>

### تجزیه و تحلیل افسانه هفتواد

افسانه هفتواد در دو منبع معتبر بیان شده است.

- 1- شاهنامه
- 2- کارنامه اردشیر بابکان

در هر دو منبع (همچنین در کتاب تاریخ کرمان)، افسانه هفتواد را می‌توان دو داستان در هم آمیخته دانست. یکی پیدایش ابریشم و همینطور پایان حکومت اشکانیان.

در شاهنامه، جنبه افسانه ای داستان بسیار بیشتر است. از سوی دیگر، ماجرا را بعضی آغاز صنعت تولید ابریشم و ابریشم بافی و نساجی را در بم دانسته اند که شاید از چین و از طریق جاده ادویه، یکی از شاخه های فرعی جاده ابریشم؛ یعنی از هند به بم رسیده باشد و شاید هفتواد در اواخر دوره اشکانی به گونه ای مرموز و اسرارآمیز که گویا چینی ها سعی در پنهان کردن آن داشته اند، به ابریشم دست یافته است.

کرمان، بم و سیستان از کهن ترین مراکز پارچه بافی تمدن ایرانی بوده‌اند. کرمان و بم از قرون

اولیة هجری، دارای باغ های پرورش کرم ابریشم و کارخانه های بافندگی و پشم بوده است و پارچه هایی که در این مناطق و به خصوص در بم بافته می شود، به علت دوام و ظرافت خاص از ارزش بالایی برخوردار بوده‌اند، این پارچه ها به مصر، خراسان، میان رودان و بین النهرین صادر می شدند و بازرگانان این مناطق تا قرن 4 هجری، این پارچه ها و پارچه های پنبه ای، به نام قمشه که در بم بافته می شده است را خریداری می کردند.

با بررسی شاهنامه بارون کارادو به این نتیجه می رسیم که خواستگاه ابریشم، بعد از چین، باید در ایران باشد.

در سفرنامه مارکوپولو، از پارچه های ابریشمی ظریف با نقوش مختلف که توسط زنان و دختران کرمانی بافته می شده، اشاره شده است که این پارچه ها را برای امیران و بزرگان می بافند.

از سوی دیگر، داستان هفتواد نبرد شاهان مستقل و آزاده اشکانی با ساسانیان است که با یک کودتای دینی بر آن شدند تا حکومت آزادگان اشکانی را در هم شکنند، بر اشکانیان مسلط شوند و با رواج آیین زرتشت و یک حکومت مرکزی با دین واحد، ریشه های یک حکومت فدراتیو و زن خدا را از خاک برکنند. از همین روست که در کنار هفتواد با گروه زنان نیز روبه رو هستیم که نان آورند و نخ می ریسند و همچنین قهرمان اصلی افسانه هفتواد، دختر هفتواد است.

در شاهنامه داستان توسط دهقان بیان شده که این می تواند نشانه‌ای بر اهمیت و رونق کشاورزی در ایران باشد. در منطقه بم، کشت پنبه، ریسندگی و بافندگی رونق داشته و پرورش کرم ابریشم هم به دلیل فراوان بودن درخت توت که برگ آن جهت تغذیه کرم ابریشم به کار می رود رونق داشته است.

در کارنامه اردشیر بابکان آمده است که: «اردشیر آن دژ، کندن و ویران کردن فرمود و آنجا روستایی که گزاران خوانند، کرد. آتش بهرام به آن جای نشاست.»<sup>۲۶</sup> در شاهنامه هم این مطلب آمده که هفتواد از روی تلفظ هپتان بوخت رستگار شده، به وسیله هفت امشاسپند نمی توان پذیرفت. زیرا کارنامه اردشیر، هفتواد و مردمش را بارها بت پرست و پیرو دروغ و جدا از دین هرمز و امشاسپندان خوانده است.<sup>۲۷</sup> تنها ادعای اردشیر برای نابودی اردوان این است که خود اردشیر از نسل دارا است و ایران را باید از ملوک الطوائف نجات داد.

در واقع؛ جنگ هفتواد بت پرست و مار کرم پرور، جنگ مذهبی بوده است. اردشیر با زور و عیاری پیش آید ولی چرا خود را خراسانی وانمود کرد؟ چون خراسانی‌ها بودایی نیز بودند و یکی از

کارهای بودایی‌ها پیمودن راه‌های دور و دراز برای زیارت اماکن مقدّس بود.

اما افسانهٔ مار، افسانه ای کهن و وابسته به خدایان و قهرمانان مذهبی می‌باشد. ایندرا ی هندی، گرشاسپ اوستایی، فریدون، رستم، هرکول؛ قهرمان افسانه ای یونانی، در زمان های کهن اژدها را می کشتند. گویا کشتن مار، نمایانگر پیروزی بر بی دینی و گمراهی بوده است. پس «در کرمان کرمی بوده که مظهر بت پرستی و مار پرستی بوده ولی نام کرمان از کرم نیست.»<sup>۲۳</sup>

نکتهٔ دیگر در مورد این افسانه، به کار بردن واژهٔ آبگیر در شاهنامه است. می‌دانیم که «در کرمان هیچ دریا و رود بزرگی وجود ندارد، جز دریای پارس که همان خلیج فارس است که به سوی هرمز می رود.»<sup>۲۴</sup>

نام کرمان در شاهنامه آمده است:

چو یک چند بگذشت بر هفتواد بر آواز آن کرم کرمان نهاد<sup>۲۵</sup>

مجمّل التواریخ، القصص، تاریخ گزیده و نزهه القلوب، همه گفته اند که چون کرم در افسانهٔ هفتواد ترکید، آن جا را بدان سبب بم خواندند.<sup>۲۶</sup> در تاریخ کرمان هم جایگاه کرم : کت کرم آمده است،<sup>۲۷</sup> که نشان می دهد که نام کرمان از این افسانه نیست.

در سنگ نوشته های داریوش، کرمان با نام کرمانا آمده است. همچنین یونانی ها هم از مردی به نام کرمانو در ناحیه کرمانیا یاد کرده‌اند. پس نام کرمان، بسیار قدیمی تر از اردشیر بابکان است. با بررسی کارنامهٔ اردشیر بابکان در می یابیم که پادشاهی به نام اَبِتَنود بر کرانهٔ دریای پارس بوده که مردم او را بس گرمی می داشتند و می پرستیدند.<sup>۲۸</sup> پس اردشیر به او حمله کرد، «او را با شمشیر به دو نیم کرد و یارانش را کشت و گنج و اندوخته هایش را به تاراج برد و به گور اردشیرخوره فرستاد.»<sup>۲۹</sup> در تاریخ بلعمی هم آمده که: «و اندر آن شهرها و سواحل که هم از کرمان بوده و ملکی بود به نام اَبِتَنود با سپاه و ملکی قدیم و گنج های بسیار.»<sup>۳۰</sup>

در سنگ نوشته های داریوش، کرمان نام ناحیه ای است که از آن چوب یاکا در ساخت کاخ های هخامنشی به کار می رفت. نوشته های یونانی هم مردم کرمان را از طوایف پارس می دانستند. «از ریشهٔ کر در اوستا چندین واژه سنسکریت در دست است. از جمله به معنی کار و کوشش و وظیفه به معنی کار کن و کوشا به معنی ماهر و استاد به معنی کار بند یا وظیفه شناس.»<sup>۳۱</sup>

## وجه تسمیه بَم

سه نظریه متفاوت در مورد نام بَم وجود دارد: 1- بَم را مخفف نام بهمن بن اسفندیار، بانی آن می‌دانند. 2- به دلیل قرار گرفتن قلعه روی تپه، آن را بَم نامیدند. 3- بَم را برگرفته از افسانه هفتواد می‌دانند که بعد از کشته شدن کرم هفتواد، توسط اردشیر ساسانی کرم می‌ترسد و صدای مهبیبی، شبیه بَم می‌دهد. اما به عقیده نگارنده، نظریه اول درست است.

## دلیل انتساب افسانه هفتواد به بَم

ظاهراً منطقه بَم در زمان اشکانیان آباد بوده و طبق کارنامه اردشیر بابکان، او در لشکرکشی خود به دژ کزاران (گلایان یا کجاران) با هپتان بوخت، پادشاه آن منطقه، به جنگ پرداخت. هپتان بوخت در دژ پادشاهی می‌کرد و دژ گولار دستگرد (دستگرد) مزرعه، جزء دژ کزاران به شمار می‌آید. هنگام لشکرکشی اردشیر به کزاران، هپتان بوخت بر بوم سینه و مکران و دریای پارس نیز، فرمانروایی داشت. اردشیر، بدون لشکر از راه سیرجان\_ دارزین یا جیرفت\_ دارزین، به بَم لشکر کشیده است. چون لشکر 12 هزار نفری او نمی‌توانسته از مسیر بدون آب و چمنزار پیشروی کند.

همچنین، در کارنامه اردشیر بابکان آمده که: «در جنگ دوم اردشیر با هپتان بوخت، پس از پیروزی اردشیر و کشته شدن هپتان بوخت، اردشیر خواست زر و سیم از آن دژ به هزار بار شتر و به گور اردشیرخوره فرستد.»<sup>۳۲</sup>

پس می‌توان گفت: بعد از فتح دژ، اردشیر مال و ثروت فراوانی به دست آورد که این ثروت، بی‌تردید از تولید ابریشم آن منطقه بوده است. ظاهراً علت دیگر لشکرکشی اردشیر به دژ کزاران و به دست آوردن ثروت حاصل از ابریشم بوده است.

در شاهنامه، هفتواد پس از کشتن یکی از امرای محلی، بر سر کوهی نزدیک کجاران، دژی ساخت که احتمالاً نخستین پایه های قلعه بَم بوده است. چون در آن نزدیکی، کوه دیگری به چشم نمی‌خورد. جز همان که قلعه بَم روی آن واقع است. فردوسی رویداد لشکرکشی را با افسانه در هم آمیخته است. برای مثال از دختر هفتواد به نام اختر سخن به میان می‌آورد که نام او در بردارنده بخت و اقبال است و اینکه شغل دختر و دیگر دختران شهر نخ ریزی بوده و او با پرورش کرم در دوکدان و استفاده از بخت کرم توانسته بود به ثروت و قدرت برسد و سبب ثروتمند شدن هفتواد شود. در شاهنامه قلمرو هفتواد که شاه آن منطقه بوده، از دریای چین تا کرمان ذکر شده است همچنین در شاهنامه بارها از واژه آبگیر در مسیر لشکرکشی سخن به میان آمده که ظاهراً مقصود هلیل رود یا

رود لاله زار است و فردوسی محل کجاران را در خطّه دریای پارس خلیج فارس و دریای عمان می‌داند.

مطالعات باستان شناسی نشان می‌دهد که ارگ بم، شباهت بسیاری به شهرهای اشکانی دارد و هسته اولیه قلعه ارگ بم، احتمالاً در اواخر دوره اشکانی و اوایل ساسانی بر بالای صخره ای بلند و استوار در شمال شرقی شهر کنونی بم و به کناره رودخانه، پشت رود باز می‌گردد. در جای دیگر آمده است که: قلعه بم، قبل از دوره هخامنشیان وجود داشته است. نخستین بازسازی، مربوط به زمان هخامنشیان است. دومین بازسازی در عصر اشکانیان و سومین آن، بعد از فتح قلعه هفتواد، توسط اردشیر بابکان در سلطنت ساسانیان انجام گرفت. بنابراین؛ می‌توان نتیجه گرفت که «در زمان هفتواد، ابتدای سلطنت اردشیر، بنای اصلی قلعه موجود بوده و هفتواد، همّت به تعمیر آن گماشته است.»<sup>۳۳</sup>

در نزدیکی شهر کزاران، بازمانده هایی از یک پرستشگاه مهری از دوران اشکانی یافت شده است و چندین سرو با عمر بیش از دو هزار سال هم در آن نزدیکی بوده است. کهن ترین سرو در باغی به نام سروی بود که در سال های اخیر سوزانند و تنها چند شاخه از آن باقی مانده است. در تمام این ناحیه از تمدن هلیل رود جیرفت که در نزدیکی آن قرار دارد تا شهر سوخته سیستان، آثار و نشانه های بسیاری از تمدن کهن یافت شده است که همه گواه بر رونق این ناحیه در زمان اشکانیان دارد.

### انتساب قلعه دختر کرمان به افسانه هفتواد

در این مورد می‌توان گفت که این قلعه، ربطی به افسانه هفتواد ندارد. زیرا کرمان یکی از شهرهای بسیار مهم و باستانی ایران است که سابقه تاریخی شهر به هزاره اول پیش از میلاد باز می‌گردد. پایه اولیه آن، در زمان هخامنشیان گذاشته شد. همانجایی که امروز به قلعه دختر معروف است. در اغلب شهرهای ایران، هسته اولیه شهر، بر فراز تپه ها و دامنه ها، کوهها و بلندی ها گذاشته می‌شد و به صورت قلعه ای بنا می‌گردید.

پس از هخامنشیان که کرمان در دوره آن ها مورد دست اندازی و تجاوز لشکریان اسکندر مقدونی بوده است. در دوره اشکانیان، اطلاعات چندانی از اوضاع این شهر در شهر نیست. گرچه بنای بعضی از شهرها و قلعه ها را مانند بم، نرماشیر، شهر بابک را به این دوره دانسته اند. در اواخر اشکانیان، نفوذ آیین بودایی، از طریق مرزهای شرقی یکی از دلایل اصلی حمله اردشیر ساسانی به کرمان شد. «در نبرد میان اردشیر و اردوان، آخرین حکمران اشکانی، اردوران شکست خورده و اردشیر، کرمان را فتح می‌کند و کفار بودایی را دفع می‌نماید و دستور می‌دهد برای تقویت بنیه

دفاعی و نظامی کرمان در نزدیک قلعه نظامی - حکومتی قدیمی شهر قلعه دختر، دومین قلعه را بنا سازند که به قلعه اردشیر معروف است.<sup>۳۴</sup> این مطلب خود گواه است که نمی‌توان افسانه هفتواد را به قلعه دختر در کرمان مرتبط ساخت. زیرا قلعه دختر، بسیار قدیمی‌تر از این افسانه است.

### نتیجه‌گیری

کرمان از دیر باز تاکنون، شهر فرهنگ و هنر و جایگاه تمدن کهن در این سرزمین بوده است. این نکته را می‌توان با نگاهی به گوشه و کنار این شهر دریافت. شهری کهن که از هزاران سال پیش تاکنون در حفظ آداب و رسوم، فرهنگ، گویش و افسانه‌های کهن این خطه، زبانزد عام و خاص بوده و هست. نام کرمان حتی در کتیبه‌های هخامنشی نیز آمده است. افسانه هفتواد یکی از افسانه‌های معروف در ایران است که همه آن را برآمده از این دیار و ارگ بم می‌دانند. اینکه هفتواد از بخت یک کرم حاکم این ناحیه را مغلوب کرده و قدرت این ناحیه پهناور را به دست گرفت، با آمدن اردشیر ساسانی و کشته شدن کرم به دست وی که نمونه‌ای از مبارزه علیه بت پرستی است، بخت از هفتواد برمی‌گردد. اردشیر او را کشته و دستور بنای آتشکده‌ای در آن محل را می‌دهد که این خود گواهی بر دینی بودن حکومت ساسانی است. محل نگهداری کرم، هنوز هم با نام کت کرم، در ارگ بم قابل مشاهده است.

## یادداشت‌ها:

- 1 - فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه فردوسی، براساس نسخه بایسنقری و ژول مول، تهران: انتشارات البرز، 1382، ص 762.
- 2 - همان.
- 3 - همان.
- 4 - همان.
- 5 - همان.
- 6 - همان.
- 7 - همان.
- 8 - همان.
- 9 - همان.
- 10 - همان، ص 763.
- 11 - همان.
- 12 - همان.
- 13 - همان.
- 14 - همان، ص 766.
- 15 - همان، ص 767.
- 16 - همان، ص 767.
- 17 - فره وشی، بهرام، کارنامه اردشیر بابکان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، 1382، ص 55-87.
- 18 - متدین، محمود، تاریخ کرمان، تهران: انتشارات گلی، 1378، ص 20-38.
- 19 - دهخدا، ص 241.
- 20 - فره وشی، همان، ص 62.
- 21 - فره وشی، همان، ص 86-87.
- 22 - همان، ص 57، 69، 71، 75، 79، 83.
- 23 - دریا گشت، محمد رسول، کرمان در قلمرو تحقیقات ایرانی، کرمان: مرکز کرمان شناسی، 1370، ص 84-86.
- 24 - طالبوف، عبدالرحیم، مسالک المحسنین، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، 1323ق، ص 141.
- 25 - فردوسی، همان، ص 763.
- 26 - مجمل التواریخ و القصص، 1318، ص 60؛ مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، چاپ دوم، تهران: انتشارات دنیای کتاب، 1361، ص 104؛ نزه القلوب ص 170-171

- 27 - متدین، همان، ص 16.
- 28 - دریا گشت، همان، ص 81-82.
- 29 - فره وشی، همان، ص 82.
- 30 - بلعمی، ابوعلی محمد، به تصحیح مهرداد بهار و کوشش محمد گنابادی، تهران: اداره کل نگارش و وزارت فرهنگ، 1341، ص 720-817.
- 31 - دریا گشت، همان، ص 81-82.
- 32 - فره وشی، همان، ص 87.
- 33 - غضنفرپور، حسین، «شهرهای باستانی در کرمان»، مجله مطالعات ایرانی، شماره 15، دانشگاه شهید باهنر کرمان، 1388، ص 157.
- 34 - نجمی، شمس الدین، گاهشماری تاریخ کرمان، مرکز کرمان شناسی، 1381، ج 1، ص 89.